

سوره القدر ، آیه (بدون بسم الله) و مکی است (مدنی هم خوانده شده)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّمَا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ ﴿١﴾

ماقرآن را در شب قدر فرو فرستادیم .

وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ ﴿٢﴾

چه دانایت کرد که چیست شب قدر .

لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ ﴿٣﴾

شب قدر از هزار ماه گزیده تر است .

تَنْزِيلُ الْكِتَابِ وَالزُّجُجُ فِيهَا بِأَذْنِ رَبِّهِمْ
مِنْ كُلِّ أَمْرٍ ﴿٤﴾

فرشتگان و روح در آن شب به دستور
پروردگارشان ، با هر فرمانی همی فرود آیند .

فِي سَلَامٍ نُنزِلُهَا مِنْ مَطَلَعِ الْفَجْرِ ﴿٥﴾

سلام است آن تاهنگام بر آمدن سپیده دم .

شرح لغات :

قدر : مصدر : اندازه ، بیک اندازه بودن دو چیز با یکدیگر ، توانائی ، قوه ، احترام ، بی بازی .

شهر : روزهای مابین دو هلال ماه از این جهت که با نمودار شدن هلال شهرت مییابد ، دانا ، هلال ، ماه .

امر = مفرد اوامر : فرمان ، طلب کار . مفرد امور : کار ، چیز ، شأن .

سلام : بمعنای مصدری چون کلام : تسلیم . و بمعنای اسمی : تحیت ، برکت ، سلامتی .

انا انزلناه فی لیلة القدر : ان و تکرار ضمیر فاعل «نا» برای تأکید و تعظیم و تخصیص فعل انزل ، و جمع آن برای نسبت به مبادی و وسائط است و ضمیر مفعول ، جز راجع به قرآن که معروف در اذهان و زبانزد عموم بوده ، نمیتواند باشد . ناء لیلة اشعار به وحدت و خصوصیت مانند « نمره » - و الف و لام القدر به نوعی شناسائی مفهوم لغوی یا اصطلاحی آن دارد؛ همانا ما (بدون دخالت اندیشه و افکار بشری) قرآن را در یک شب خاصی - همان شب قدر - نازل کردیم . ظاهر فعل انزل و ضمیر مفعول که راجع و منصرف به قرآن کامل است و ظرف فی لیلة القدر، این است که قرآن یکباره در شب قدر نازل شده است . چون نازل شدن قرآن یکباره و در یک شب معین منافی با آیات و روایات متواتر و سیره مسلم است که آیات قرآن در مدت بیست و سه سال بتدریج نازل شده ، بعضی گفته اند که ضمیر راجع به قرآن باعتبار آغاز نزول آن میباشد . این توجیه مخالف تعبیرات آیه است و اگر مقصود خبر از آغاز نزول قرآن بود تعبیر «من لیلة القدر» مناسبتر مینمود . توجیه دیگر این است که ضمیر راجع به بعض قرآن و از قبیل اطلاق کل بر جزء باشد . این توجیه نیز مخالف ظاهر آیه است زیرا اولاً چنین اطلاق مجاز است و احتیاج بقرینه دارد . ثانیاً این آیه از اختصاص نزول قرآن در لیلة القدر و تعظیم آن خبر میدهد . و اگر منظور نزول جزئی از آن در چنین شبی باشد ، باید هر زمان دیگر که آیه ای یا جزئی از قرآن در آن نازل شده خود لیلة القدر یا مانند آن باشد .

از آیاتی که قرآن و نزول آن را تعریف و توصیف مینماید ، بوضوح برمی آید که قرآن به دو صورت مشخص و در دو مرتبه نازل شده است : اول به صورت و نزول بسیط و جمع و پیوسته . دوم به صورت باز و تدریجی و تفصیلی . آیاتی که با لفظ انزال و مشتقات آن آمده که ظاهر در نزول دفعی « یکباره » است و یا تصریح به زمان خاص و محدود نزول شده ، راجع به صورت نخستین و اولین مرتبه نزول میباشد : « شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن - از آیه ۱۸۵ - بقره - انا انزلناه فی لیلة مبارکه - از آیه ۳ دخان - انا انزلناه فی لیلة القدر » . و آیاتی که با لفظ تنزیل و مشتقات آنست

و دلالت بر نزول تدریجی دارد، راجع به دومین صورت قرآن و نزول تفصیلی آن میباشد و ظرف زمان خاص در اینگونه نزول قید نشده است. آیه ۱۰۶ سوره بنی - اسرائیل، صریح در این نزول تدریجی و تفصیلی است:

«و قرآنا فرقناه لتقرأه علی الناس علی مکث و نزلناه تنزیلاً = و قرآن که آنرا جدا جدا نمودیم تا با درنگ بر مردم بخوانی و بتدریج آن را نازل کردیم چه نازل کردنی» و آیه ۲ هود نیز بیان جامعی از هر دو صورت و دو مرتبه قرآن دارد: «کتاب احکمت آیاته ثم فصلت من لدن حکیم خبیر = کتابی است که آیات آن استوار و سخت بهم پیوسته شده سپس باز و تفصیل داده شده از جانب حکیم خبیر است»، بنابراین، اشارات و موضوعات و موصوفهای کتاب و قرآن، که در این قرآن مکتوب و ملفوظ آمده - مانند: ذالک الکتاب - کتاب احکمت آیاته - کتاب فصلت آیاته - فصلناه علی علم - جعلناه قرآنا عربیاً، راجع به همان قرآن مرتبه اعلی و پیش از تفصیل باید باشد و جایی برای بحثها و احتمالات دیگر نمی ماند. و آن همان مرتبه والای ام الکتاب است که تفصیل از آن ناشی شده و در زمانها و اوضاع مناسب و حوادث تنزل یافته است: «و انه فی ام الکتاب لدینا العلی حکیم - از آیه ۴ زخرف، و در لوح محفوظ از تاویل و تأثیر زمان و مکتون از درکهای کوتاه و اندیشه های آلوده است: «بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ - ۲۲ بروج» - «انه لقرآن کریم فی کتاب مکتون. لا یمسه الا المطهرون تنزیل من رب العالمین - از آیه ۷۷ تا ۸۰ الواقعة».

روایاتی که از طرق ما از حضرت صادق (ع) رسیده و نیز مفسرین از ابن عباس نقل کرده اند منطبق با مضامین این آیات است. خلاصه مضمون این روایات باختلاف در تعبیر چنین است: «قرآن بصورت جمعی در شب قدر یا ماه رمضان از بیت المعمور یا لوح محفوظ یا آسمان بالا، به آسمان اول یا آسمان دنیا نازل شده سپس از آن بتدریج و تفریق در مدت بیست سال، فرود آمده است. از قید بیست سال که در بعضی از این روایات آمده معلوم میشود که لیلۃ القدر در حدود سه سال پس از بعثت و نزول اولین آیات وحی بوده است.

خلاصه، با تأمل در این آیات و روایات و توجه به معنای نزول قرآن، این

آیه « انا انزلناه فی لیلة القدر » و دیگر آیات مانند آن ، در مقام نزول قرآن بصورت جمعی و دفعی و در مرتبه برتر و در زمان مخصوص میباشد ، و نباید لیلة القدر همان زمان بعثت باشد که اولین ندای وحی و فرمان رسالت با آیات اقرء باسم ربك ... به آنحضرت خوانده شد. چنانکه مشهور در روایات صحیح ، و مسلم نزد ما امامیه این استکه بعثت در بیست و هفتم ماه رجب و لیلة القدر در ماه رمضان همانسال یا سالهای بعد بوده است.

برای دریافت مبهم و کوتاهی از نزول آیات و کلمات و چگونگی صورت گرفتن آنها از جانب مبدء وجود ، باید تأمل و توجهی به نزول و شکل محسوس یافتن صورتهای و اندیشههای علمی خود نمائیم، زیرا سرشت ظاهر و باطن انسان مترقی نمونه فشردهای از ظاهر و باطن عالم است : « و فی انفسکم افلا تبصرون » : همینکه انسان اراده کند که کتابی بنویسد یا در مسئلهای نظر دهد یا سخنی گوید یا ساختمانی بسازد یا صنعتی اختراع نماید ، گرچه پیش از انجام ، به صورت تفصیلی اینها اطلاع ندارد ولی بقدرت علمی خود آگاه است ، و همین آگاهی و توجه دلیل بر این استکه مسائل و مطالب مورد نظر ، در عقل فعال و مخزن رموز باطنش به صورت کلی و بسیط و مجمل وجود دارد . این مرتبه اعلاى ذهن نمونهای از ام الكتاب و لوح محفوظ از تغییر و تبدیل و محو و اثبات ، عالم بزرگ و عقل فعال آفرینش است. سپس و با توجه کامل به مرتبه عالی ذهن ، صورتهای مسائل و مطالب مورد نظر ، بصورت باز و جدا « مقدر شده » در مرتبه نازلتر ذهن تنزل می یابد و منقش می شود ، و همین را ما به اصطلاح خود حالت تفکر و تعمق می نامیم ، پس از این مرتبه ، اعضاء و جوارح که چون ملائکه و وسائط انجام امرند ، بکار می افتند و ابزار و آلات طبیعی و صنایع را استخدام مینمایند تا حقایق ذهنی بصورت کتاب یا سخنی مفصل یا ساختمان یا صنعتی تنزل یابد و در عالم طبیعی پیاده شود و نقش گیرد .

آیات این قرآن مفصل و ملفوظ ، چون دیگر آیات وجود نور و نیروئی است که از علم و اراده بسیط و مخزون مبدء هستی ، به آخرین مراتب نازل « آسمان دنیا » یکباره تنزل و تقدیر یافته و بر قلب درخشان رسول اکرم «ص» تابیده است ، و پس

از آن بصورت حروف و کلمات ترکیب گشته و بتدریج نازل شده است : « و انزلنا اليكم نوراً مبيناً - قد جاءكم من الله نور و كتاب مبين - ولكن جعلناه نوراً - الله الذي انزل الكتاب بالحق - و بالحق انزلناه و بالحق نزل » . نور يستکه از آسمان عقل فعال در شب دیجور قدر بر آئینه روح محمدی «ص» یکباره تابان گردید و با مرور زمان و مقابله با حوادث تجزیه شد و بر عقول نازلتر تا به ضمیر انسان و حدود و روابط او را با زمین و آسمان روشن نماید . آن شب قدر چه شبی بود ؟ :

و ما ادراك ما ليلة القدر ؟ اگر مخاطب این آیه شخص رسول اکرم «ص» باشد ظاهر این استکه استفهام « ما ادراك » برای تعظیم و بزرگداشت ، ليلة القدر است ، زیرا کسیکه قرآن به قلوبش نازل شده و روحش محل ليلة القدر بوده ، نباید حقیقت آن برایش مجهول باشد . و اگر مخاطب هر شخص قابل خطاب باشد ، استفهام انکاری و مشعر بر مجهول بودن ليلة القدر برای مخاطبین است ، زیرا حقیقت آن برتر از ادراك عموم میباشد .

از لغت قدر که مصدر یا اسم مصدر و معنای اصلی آن به اندازه در آوردن یا اندازه است ، همین قدر معلوم میشود که در آن شب حدود و مقدراتی مشخص و مقدر گردیده . و چون ظروف زمان و مکان خود هیچ عنوان مشخصی جز از جهت رابطه با حوادث انسانی یا طبیعی ندارند ، ليلة القدر باید راجع و مربوط به يك حادثه روحی و انسانی باشد . شاید برخلاف آنکه ظرف پیش از مظلوف وجود دارد ، ليلة القدر با نزول قرآن ، همان در ظرف قلب پیامبر اکرم «ص» ، پدید آمده است . ولی ظاهر آیه که از نزول قرآن در شب قدر خبر میدهد و همچنین صریح بعضی از روایات ما همین استکه پیش از نزول قرآن ليلة القدری بوده ، همچنانکه پیش از نزول قرآن ماه رمضان بوده است : « شهر رمضان الذي انزل فيه القرآن » . و نیز بعد از نزول قرآن و برای همیشه خواهد بود . و یکی از ادله محکمی که در روایات ما برای وجوب بودن امام و حجت در هر زمان آمده همین بقاء ليلة القدر است ، زیرا تقدیر و تفسیر امور در ليلة القدر باید به امام نازل شود و در زمینه روحی او تحقق یابد .

در ابواب وجوب حجت اصول کافی روایاتی از ائمة طاهرين عليهم السلام نقل شده .

که مبین وجود و بقاء لیلۃ القدر از آغاز بعثت پیمبران تا آخر دنیا است. خلاصه قسمتهائی از این روایات چنین است: «از ابی جعفر (ع): خداوند لیلۃ القدر را در آغاز آفرینش دنیا و آنگاه که اولین نبی و اولین وصی را آفرید، پدید آورده و در حقیقت پیمبر اراده کرده که در هر سال شبی باشد که در آن تفسیر امور تا سال آینده نازل شود و هر کسیکه این حقیقت را انکار نماید خدا را در باره علمش رد کرده است، زیرا پیمبران و فرستادگان و حدیث گفته شدگان، قیام نمیکنند مگر آنکه در چنین شبی با آنها حجت داده شود. «آری بخدا سوگند، آدم مرد، مگر آنکه برای او وصی بود و هر يك از پیمبران بعد از آدم در این شب امر خدا بسویشان آمد و آنها به وصی بعد از خود واگذارند، برتری ایمان کسیکه به همه آنها نزلت و تفسیر آن ایمان آورده، بر کسیکه چون او نیست مانند برتری اسان بر بهائم است، تا آخر این حدیث مفصل. و نیز از ابوجعفر (ع): ای گروه شیعه با سورة انا انزلنا احجاج کنیدا تا پیروز شوید، پس بخدا سوگند این سوره بعد از رسول خدا (ص) حجت خدا بر خلق و سرور دین شما و سرانجام چیز است که ما میدانیم. در آخر حدیث دیگر از ابو عبدالله و او از علی بن الحسین چنین آمده: «هنگامیکه محمد (ص) از دنیا می رفت اهل خلاف گفتند لیلۃ القدر با رفتن رسول خدا از میان رفت، این فتنه ای بود که دچارش شدند و با آن به عقب برگشتند زیرا اگر میگفتند که لیلۃ القدر از میان نرفته پس باید اقرار نموده باشند که خدا در آن اراده و امر بست و باید برای آن صاحبی باشد. در حدیث دیگر: «مردی از ابابا عبدالله (ع) درباره لیلۃ القدر پرسید که مرا آگاه نما که آیا شب قدر بوده و گذشته است یا هر سال میباشد؟ آنحضرت گفت: اگر لیلۃ القدر برداشته شده بود قرآن هم برداشته میشد.»

مجمع البیان از ابی ذر بهین مضمون آورده است: «گفتم ای رسول خدا، لیلۃ القدر چیزی در عهد پیمبران بوده که در آن نازل می شده و پس از بازگرفتن آنان، آن هم باز گرفته شده؟ گفت نه بلکه تا روز قیامت هست.»

برای دریافت بیشتر و مفصل تر این روایات، رجوع شود به اصول کافی و ابواب و حوب حجت و فضیلت لیلۃ القدر، و توضیحات و بیانات محققانه علامه فیض در وافق.

از بیانات و اشارات آیات سورة قدر و این روایات معلوم میشود که از همان زمان که نوع آدمی مستعد فرا گرفتن شریعت و قوانین گردید و به رشد و بلوغ رسیده و پیمبران و گبرندگان وحی و الهام در میان مردم برانگیخته شدند، لیلۃ القدری یافتند که اصول معارف و شریعت در آن مقدر گردیده، و این پدیده لیلۃ القدر است. دیگری از این پدیده های خلق و حیات است که در فاصله های آفرینش و کمال استعداد

هر پدیده‌ای رخ مینماید و در مسیر جدیدی پیش میرود : « الاله الخلق والامر - و اوحی فی کل سماء امرها - فالمد برات امرأ - » . بعد از روی داده‌هایی در خلق و حیات و بعد از آنکه انسان را قوی و مستعد را تاریکی اوهام و غرائز فرا میگردد و دچار خاموشی و سکون میگردد، عنایت پروردگار اشخاص نیرومند و اندیشنده‌ای را می‌پروراند که برتر از انگیزه‌ها و آثار نفسانی و زمان خود باشند و آنگاه که این گزیدگان به کمال استعداد و قدرت روحی برسند ، در شب هنگامیکه تقدیر نموده ، روحشان درخشان و تسلیم و منجذب میشود و قوای نفسانی و حواس ظاهرشان بکمره بسته و خاموش میگردد . در آن شب آرام و دیجور ، از آفاق دور و از مقام والای بیت المعمور آیات خداوند تجلی مینماید و اصول معارف و شریعت بصورت کلمات مشهود و مسموع بر آنها نازل میشود و حدود و نظامات انسانی و مرزهای زندگی مشخص میگردد تا پس از آن بر افکار و نفوس انسان خفته بر تو افکند و از جایش برانگیزد و زندگی را سامان دهد و سایه بیت المعمور جهان بزرگ ، در زمین نوح و نوحین شود . با این بیان منشأ لیلة القدر ، از یکسو آن تاریکی همه جانانه نفوس بشر ، سکون مطلق قوای طبیعت و حواس و ادراکات نازله انسان عالی ، و از سوی دیگر درخشندگی و انجذاب و تسلیم کامل چنین روحی در برابر امر و اراده پروردگار است .

و نیز از اشارات و بیانات این آیات و روایات چنین دریافت میشود که لیلة القدر برای پیمبران و گزیدگان امتهای گذشته و خاتم پیمبران و اوصیاء گرامه پیران اوبصورت‌های مختلف روی آورده و بانکامل نموت و شریعت پیوسته کاملتر گردیده تا آنکه قرآن جامع و کامل در آن یکجا نازل شده است و سپس تفصیل و تطبیق و تأویل و توجیه آن بر ائمه طاهرین و پیروان شایسته آنها همی نازل میشود .

لیلة القدر خیر من الف شهر : تکرار و اظهار لیلة القدر در این آیات ، عظمت

قدر و مقام والای آن را میرساند . صفت تفضیلی خیر ، انعام است بر آن که در آن روز آن دارد . الف شهر ، برای تکثیر است . در این تعبیر ، الف شهر ، یعنی آن روز

و زمان خاص نیست . و تطبیق آن در بعضی روایات به حکومت هزار ماهه بنی امیه^۱ با آنکه جز شر و فساد برای مسلمانان نداشت ، برای تسلی خاطر رسول اکرم «ص» یا نشان دادن نمونه‌ای از اجتماع منحط و بی‌قید و بند و تقدیر و تدبیر، و حکام بوزینه صفت و بازیگر با دین و مقدرات خلق است .

حقیقت و راز لیلۃ القدر را عقول عادی نمیتوانند دریابند : « و ما ادراك ماليلة القدر » - آنچه از لیلۃ القدر دانستی است و همه باید بدانند همین است که آثار و برکات يك شب قدر بیش و بهتر از هزار ماه است که مردمی در این مدت بدون تقدیر و لیلۃ القدر بسر برند. همچنانکه ملت‌های فاقد برنامه منظم و مقدر (اندازه‌گیری شده) و رهبری فکری، ماهها و سالها به دور خود میگردند و بجائی نمیرسند و راهی بسوی ترقی و کمال برویشان باز نمیشود و در این میان، دین نمایان بوزینه صفت، عقول و مقدرات آنها را بیازی میگیرند. و همچنانکه راه‌یابی و نتایج و خیرات يك الهام و برق ذهنی ، بیش از سالها سیر در تاریکی و با عصای دیگران است. تاریخ تصدیق و اقرار دارد گرچه تاریخنگار کتمان نماید ، که جهشهای نابینگام و پیشرفتهای پیش از زمان ملت‌ها در پرتو انوار لیلۃ القدرها و الهاماتی بوده که در تاریکترین زمانها و نهایت سرفصلهای تاریخ، برای پیمبران و پیشوایان درخشیده است ، تا آنکه در آخرین سرفصل تاریخ و در میان تاریکی جاهلیت عرب و دنیا ، آئین نامه کامل قرآن و آئین اسلام در لیلۃ القدری درخشید و با نیروی لایزالش تاریخ را با همه محتویاتش بحرکت در آورد و بیش از پیش به پیش راند و در يك شب راه هزار ماهه را پیمود ،

۱- گویند: چون حضرت امام حسن (ع) با معاویه صلح کرد و مورد اعتراض واقع شد، گفت خداوند به پیغمبرش در خواب چنین نمایاند که بنی امیه مانند بوزینگانی می‌جهند و بر فراز منبرش جای میگیرند ، آنحضرت از این رؤیا بسیار وحگین شد، پس خداوند لیلۃ القدر را باو عطا کرد که برای او و ذریه‌اش بهتر از هزار ماه است و همین مدت حکومت بنی امیه میباشد. با آنکه این داستان با مضامین دیگر نیز روایت شده و اجمال آن شهرت دارد ولی بازمان نزول این سوره که بیشتر ، آنرا در مکه . بدانند سازگار نیست. مسلم این است که آنحضرت در اواخر عمر خود برای آینده و سرنوشت مسلمانان پوسته نگران بود و آینده تاریکی را پیش بینی میکرد و کسانی را در چهره اسلام و بوزینه صفت میدید که با مقدرات مسلمانان بازی میکنند. شاید برای تسلی خاطر آنحضرت، این سوره پس از نزول اولی ، برایش قرائت گردیده و نشان داده شده باشد .

و پیوسته تجدید قوا و تقدیر امور مینماید و بحرکت در می آید. آنکاه میتوان این جهشها و پیشرفتهای بیش از زمان را ، تا حدی دریافت که چشم از دنیای کنونی بیوشیم و این نورها و نیروها را نادیده بگیریم و فواصل این سرفصلها را از میان برداریم آنکاه خواهیم دید که دنیا چه گونه به عقب و عقبتر بر میگردد و تاریکی همه جاو همه چیز را فرا میگیرد .

تنزل الملائكة والروح فیها باذن ربهم من کل امر : این آیه، استینافی ، برای بیان و تکمیل فضل و قدر لیلۃ القدر است که چرا و چگونه برتر از هزار ماه میباشد. فعل مضارع تنزل که اصل آن تنزل است دلالت به تجدد و بقاء لیلۃ القدر دارد ، و اگر نظر این آیه خبر از لیلۃ القدری باشد که قرآن در آن نازل شده فعل مانند « تنزلت یا کانت تنزل » رسانر است. آیه « فیها یفرق کل امر حکیم - دخان » نیز دلالت به تجدد و بقاء دارد . چون هیئت باب تفعیل « تنزل » پذیرش یا تکلف اهر دو را میرساند ، گویا ملائکه و روح بسبب دفع قدرتی برتر یا جذب استعداد روحی نازلتر یا هر دو، از عالم خود نزل می یابند و به جهان طبیعت نزدیک میشوند . تطف و افراد، الروح ، اشعار به استقلال و جدائی و برتری آن دارد (رجوع شود به تفسیر آیه - یوم یقوم الروح والملائکة . . . سورة نبأ) - اذن رب ، مشیت حکیمان و مدبرانه پروردگار است که در شرائط خاص آنشب ، ملائکه و روح را برای تربیت و برتر آوردن نفوس بشری فرو میفرستد. تعلق باذن رب به فعل تنزل اشعار به دوام این اذن در آن شب یا برای همیشه دارد. من کل امر ، متعلق به فعل تنزل و جماء حالیه ، بیان منشأ یا غایت هر امریست که با خود دارند و برای انجام آن فرود می آیند. شاید امر (مفرد امور) در اصل همان بمعنای فرمان و اراده احداث باشد ، و به کار و حادثه قابل توجه از این جهت امر گفته میشود که انجام و مظهر همان فرمان و اراده میباشد. بنابراین منظور از امری که در شب قدر ، فرشتگان و روح برای انجام آن تنزل مینمایند چیست ؟ . در آیه سوم سورة دخان مانند آیه اول این سوره ، نخست با فعل ماضی ، از نزول قرآن در یک شب خاص : « انا انزلناه فی لیلۃ مبارکه . . . » آنکاه با فعل مضارع از تفریق امر ، خبر داده است . چنانکه گفته شد ظاهر افعال مضارع

« یفرق ، و تنزل » ، خبر از تفریق و تنزل امر در لیلۃ القدرهای آینده است. بنابراین لیلۃ القدر نزول قرآن غیر از لیلۃ القدر باقی و همیشگی است و گویا رجوع ضمیر « تنزل ... فیها - و یفرق فیها » به همان لیلۃ القدر و لیلۃ مبارکۃ نزول قرآن، از این جهت است که لیلۃ القدر باقی ، از آثار لیلۃ القدر نزول قرآن است و با آن نوعی پیوستگی و اشتراک در حقیقت دارد . سیاق آیات این دو سوره نیز همین وحدت و پیوستگی دو گونه لیلۃ القدر را میرساند . بنابراین باید مقصود از « کمال امر ، و امر حکیم » راجع به قرآن و بسط معارف و تبیین احکام و رد متشابه به محکّمات آن باشد . از امر محکم و از جانب خداوند ، که پیوسته برای امت اسلام باید تجدید شود و رحمت دائم باشد ، جز همین بسط و بیان و تفریع و تبیین و باز نمون طریق تفکر در قرآن چه میتوان تصور نمود؟ : « فیها یفرق کل امر حکیم - امرأ من عندنا انا کنامرسلین - رحمة من ربك . انه هو السميع العليم - آیات ۴ ، ۵ ، ۶ سوره دخان » . و این امر باید به کسانی نازل و تبیین و تحکیم یا کشف شود که به افق نبوت نزدیک و پیوسته باشند . اصل امامت ، و اجتهاد ناشی از آن هم مبتنی بر همین است و روایات معتبریکه از طریق امامیه رسیده و مضمون بعضی از آنها ذکر شده ، همین معنا را تصریح یا تأیید مینماید .

در باب حجت اصول کافی حدیث مفصلی بصورت سؤال و جواب آمده که خلاصه قسمتی از آن چنین است: سائل در بین سؤال از حضرت صادق (ع) آیه انا انزلنا .. را مطرح میکند و این مسائل پیش می آید: آیا آنچه را در شب قدر بر پیغمبر اکرم نازل شده و آنرا دانسته ، نباید به امت برساند؟ آیا در آن علم اختلافی هست ، با آنکه آنچه اختلاف پذیر است از جانب خدا نیست: « لوکان من عند غیر الله لوجدوا فيه اختلافاً کثیراً » پس باید راهی برای دریافت احکام خدا باشد که در آن اختلاف راه نیابد . و آن طریق جز از جانب خدا نمیتواند باشد و آن طریق ، همان راسخین در علمند که تأویل واقعی متشابهات را میدانند . چون شخص رسول اکرم (ص) از راسخین در علم بود آیا علمش را با خود برد یا برای کسانی بعد از خود واگذار نمود؟ اگر با خود برده باشد حق آیندگان تضییع شده است و اگر برای کسی واگذارده ، نمیشود آن شخص مانند دیگر مردم باشد که خطا از وی سرزند و موجب اختلاف گردد و چنین شخصی باید مانند پیغمبر از جانب خدا باشد و فرشته با او حدیث گوید گرچه فرشته را نمی بیند و با او وحی نمیرسد . . .

اگر گویند که علم رسول خدا (ص) پس قرآن بوده و در شب قدر چیزی تجدید نشده جواب این است که خداوند میگوید: « فیها یفرق کل امر حکیم . امرأ من عندنا انا کنا مرسلین » و این آیه دلالت بر تجدید فرق و ارسال در آن شب دارد باین معنا که در آن شب ملائکه و روح دائماً نازل میشوند . پس باید دائماً شخصی باشد که بسوی او نازل و ارسال گردند . تا آخر حدیث

در آخر نقل و شرح این حدیث علامه فیض میگوید: از این حدیث چنین دریافت میشود که معنای انا انزلناه فی لیلۃ القدر ، انزال بیان و تفصیل مجمل و تأویل متشابه و تفریق محکم از متشابه قرآن است . خلاصه تکمیل نزول قرآن است آنچنانکه هدایت برای عموم و بینات از هدایت و فرقان باشد . چنانکه گفته است: « شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن . و بینات من الهدی و الفرقان . . . »

و نیز در کافی به اسناد خود از ابی جعفر (ع) باین مضمون آورده: خداوند در باره لیلۃ القدر گوید: « فیها یفرق کل امر حکیم » امر حکیم « حکم » که در آن شب نازل و تفریق میشود ، دو چیز نیست فقط یک چیز است . پس کسیکه حکم کند بچیزیکه در آن اختلاف نیست ، حکم او حکم خدای تعالی میباشد و کسیکه حکم کند بچیزیکه در آن اختلاف است و خود را مصیب داند به حکم طاغوت حکم کرده است . همانا مال بسال در شب قدر ، تفسیر امور به ولی امر نازل میشود و او مأمور میشود درباره خود به چنین و چنان و همچنین در کار مردم حکم نماید . . . تا آخر حدیث . حدیث کوتاه دیگر باین مضمون است: فرشتگان و روح القدس بر امام زمان فرود می آیند و آنچه نوشته اند با او تحویل میدهند .

همه روایات غیر امامیه که بیشتر از ابن عباس نقل شده ، تنزل و تفریق امر ، به تقدیر روری و باران و زندگی و مرگ و بیماری و صحت و حج و مانند اینها تفسیر شده است . و سبب این تفسیر از آنچه گفته شد دریافت میشود اگر بیا منشأ اینگونه تفسیر که در احادیث و تفاسیر ما نیز آمده همان روایات بررسی نشده است که از غیر طریق ائمه (ع) رسیده است .

اگر مضمون این روایات سند و اعتبار صحیحی داشته باشد ، شاید تقدیر امر عمومی و برای جامعه اسلامی مورد نظر است ، زیرا اصول ایمانی و عملی و احکام الهی همه جانبه و منحصر به اسلام است که انسان هائیرا به صورت یک واحد حیاتی و ممتاز و مشخص گردانده و تحت رهبری و نظارت شخصیت برتری در آورده . این واحد حیاتی که عنوانش جامعه اسلامی است بسبب نیروهای محرکی که دارد باید پیوسته در حال تحرك و پیشرفت و تغییر وضع و انطباق باشد و با این خصوصیات ، افراد و ملل

را جنب و سرنوشت آنها را تنظیم نماید: «و كذالك جعلناكم امة وسطاً لتكونوا شهداء على الناس و يكون الرسول عليكم شهيداً». انسان و اجتماع هر چه متحرکتر و مترقیتر و بیشتر دارای استقلال و خاصیت تحول باشد، تأثیرش در تغییر تقدیر خود و دیگران نافذتر است. جانوران و آدمی‌های همسطح آنها، چون یکسره محکوم تقدیر عمومی و غرائز طبیعی هستند و از خود استقلال و اختیار و تدبیری ندارند، تقدیر خاص و قابل ملاحظه‌ای هم ندارند. زیرا قدرت نفوذ در تقدیر و تغییر آن، بمقیاس قدرت عقل و اختیار و تحول و وسعت میدان عمل و آثار آنست. و اگر چنین افراد مختار و مستقل، دارای اهداف و نظامات مشترك باشند، صورت اجتماعی متحرك و متحولی پدید می‌آورد که منشأ تقدیر پیوسته فرد در اجتماع و اجتماع در فرد میگردد.

قرآن با نشان دادن هدفهای عالی و بافی انسانی و ایمان به آنها نیرومندترین حرکت را در افکار پدید می‌آورد و استقلال و آزادی عقل و اختیار را تأمین مینماید و با احکام و نظامات کامل و ابدی که آورده و اجرای آنها بعهده ایمان و وجدان انسانی واگذار نموده و همه را مسؤول قرار داده، سرنوشت افراد و اجتماع را محکم پیوسته است و میخواهد که همه را در تحت نظارت و ولایت پروردگار و نماینده او در آورد.

و چون مجموع اندیشه‌ها و اعمال و رفتار چنین امتی زمینه برای تغییر تقدیر گذشته و تثبیت تقدیر آینده است «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم» باید برای چنین تغییر و تقدیری سر فصلی باشد مانند فصول طبیعی سال و مفاصل حیاتی موجودات زنده که هر فصلی زمینه برای گشوده شدن و تقدیر سر فصل دیگر است، و مانند فصول اداری حکومتها، بلکه دارای هدف و برنامه و اصول تنظیم شده و مترقی می‌باشند. این گونه حکومتها، برای پیشرفت هدفهای خود نقش و تقدیری برای آینده دارند و این تقدیر باید در زمینه کارهای انجام شده و مقدار انطباقش با اصول، و در پایان سال اداری، مشخص گردد و در ضمن آن سرنوشت نیک و بد آینده افراد مسؤول و کارمندان نیز از روی پرونده سابق و چگونگی کارهای آنها مقدر میشود. چنانکه سرنوشت ملت و افراد آزاد نیز تابع مقدرات حکومت است.

برترین و شایسته ترین فصول زندگی برای تعیین تقدیر و رسیدگی به پرونده امت اسلامی آنکاه است که با فرمان روزه اجتماعی و تحدید شهوات و آزادی روح، آمادگی تحول عمیقی برای عموم مسلمانان پیش می آید و آفاق نظرها باز و وسیع ودلها پاك و روشن میگردد و با تذکر دائم و احیاء شبها و خواندن آیات قرآن و تفکر در آنها، حقایق آیات وحی بر نفوسشان پرتو می افکند و همی نازل و نازلتر میشود تا باطن زمین به آسمان می پیوندد و جزئی از منظومه های تدبیری عالم میگردد.

در سطح بالای این روحهای مترقی و پیوسته، شخصیت معنوی امام است که نزدیکتر به سر چشمه وحی والهامات و نخستین گیرنده امواج آیات میباشد و در زمینه محصول اعمال و راه و روش امت در فصول گذشته مقدرات آینده اش - سعادت یا شقاوت، عزت یا ذلت، موت یا حیات ... مقدر میگردد. و بمقتضای مقدرات و حوادث، برای امام و کسانی که نزدیک به افاق اعلاای امامت هستند، آیات متشابهات مبین و محکم و احکام لازم مشخص و تفریق میشود.^۱

و این خود تنزل وحی والهام و نزول قرآن برای همیشه است: «تنزل الملائكة والروح ... فيها یفرق کل امر حکیم - قرآن» - «تنزل الملائكة و روح القدس علی امام الزمان و یدفعون الیه ما قد کتبوه - حدیث».

آنچه بیان شد در حد تشخیص و دریافت نویسنده از اشارات و بشارات این آیات و روایات است و اللّٰه اعلم بحقایق ما انزل .

سلام هی حتی مطلع الفجر : سلام مبتداء، هی خبر. حتی مطلع الفجر، متعلق به سلام، با تنزل است. بنا بر این « سلام هی » فاصله استینافی و نمایاننده وضع خاص آن شب در میان حوادث و اوضاع آنست : سلام است آن، تا هنگام طلوع فجر - یا - فرشتگان و روح با هر امری، بانند پروردگارشان نازل میشوند - سلام است آن شب - آن نزول تا هنگام طلوع فجر می باشد. سلام هی، شاید حکایت درود فرشتگان و ملکوت باشد، بر کسانی که نازل میشوند. یا تسلیم قوای مخالف و انگیزه های نفسانی

۱ - بر مبنای همین اصول مستنبط از قرآن، اجتهاد در احکام نوعی حدس و الهام است. و مجتهد پیش و پیش از شرائط علمی و متعارف باید دارای فطرتی سالم و عقلی روشن و وقاد و نفس منزّه از علاقه ها و هواهای دنیوی و ناظر به حوادث و مقدرات باشد تا بتواند با قدرت عقلی و الهام از حقایق قرآن و مبادی عالیّه، احکام را مشخص و تفریق و تحکیم نماید.

و سوسه های شیطانی در برابر قوای خیر و سلطه ملکوت و یا سلام و تسلیم هر دو جانب و جنب و تسلیم مطلق در برابر اراده و تقدیر پروردگار. و وصف شب به سلام گویا از جهت همان محیط معنوی و سالم از هر انگیزه مخالف وساکن آن است. و شاید سلام، متصل به جمله قبل و مبتداء مؤخر برای من کل امر، و مجموع متعلق به تنزل. و هی حتی... جمله مستقل باشد: در آن شب فرشتگان و روح باذن پروردگارشان از هر امری سلام می آورند. بنابراین معنای سلام، روی خیر و سلامتی و برکت هر امریست که در آن شب تقدیر میشود. چنانکه در سوره دخان به « لیلۃ مبارکه » تعبیر شده است.

با دقت در آنچه بیان شد، عنوان لیلۃ القدر پیش از نزول قرآن بوده و قرآن بصورت جامع در آن نازل شده است. و پس از آن برای همیشه هم باقی می باشد و در آن بر طبق حوادث و برای امام و اولیاء امر، آیات تبیین و احکام تقدیر و امور تفریق، یا مقدرات عمومی ملت اسلام نیز تعیین میشود. با توجه به روایاتی که در حدیث تواتر رسیده و دگرگونی که در زندگی معنوی و اجتماعی و دید مسلمانان در ماه رمضان و پس از گذراندن روزها و شبها را با روزه و یاد خداوند، پدید می آید، و آماده دریافت فیض و رحمت الهی میشوند، باید لیلۃ قدر در یکی از شبهای دهه آخر ماه رمضان واقع شود. و شاید در هر سال واقع نشود.

این سوره مانند هر سوره دیگر، آهنگ و بلاغت صوتی خاص بخود دارد و طول آیاتش، جز آیه چهارم که بیان و تفصیل لیلۃ القدر می باشد یکسان است. ترکیب و علامت و کلمات و حروف، و آهنگ مخارج حرکات و شدت و خفت و کوتاهی و بلندی آنها و فواصل آیات که بر وزن فعل (یفتح فاء و سکون لام) آمده، جوی از حرکت قرآن از مبده و نزول در لیلۃ قدر و تکریم آن و تحرك و تنزل فرشتگان و روح و نهایت امر را مینمایاند. برای فهم بلاغت صوتی و آهنگی آیات قرآن، توجه و دریافت خاصی می باید.

از این جهت اوزان آخر آیات « فواصل » نامیده شده تا با سجع های شعر مشتبه نعود. واژه سجع از « سجع الحماة » آهنگ کبوتر، گرفته شده که یکنواخت و بی معنی و نامفهوم است و قافیه های شعری نیز در بیشتر شعرها، دارای معانی مبهم است که تابع قافیه می باشند. ولی در آیات پیوسته اوزان و فواصل تابع و قالب معانی و مقاصد و نمایاننده آنها میباشد و هیچگونه تکلف شعری یا نثر مسجع و سستی در آنها نیست. از کلمات خاص و مرکب در این سوره « لیلۃ القدر » و « مطلع الفجر » است.

سورة بینه ، مدنی ۸ آیه (بدون بسم الله) است

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

آنها که کافر شدند از اهل کتاب و مشرکین
جدائی پذیر نباشند مگر آنکه بیایدشان دلیل
روشنی .

فرستاده‌ای از جانب خدا که همی خواند
نامه‌های پاکیزه‌ایرا .

در آنها باشد نوشته‌هایی بیا دارند .

آنها که کتاب داده شدند پراکنده نگشتند
مگر پس از آنکه بیامدشان برهان آشکار .

و مأمور نبودند جز بایتنکه خدای را بپرستند
- آمین را پاک و بی‌آلایش برای اودارند -
از هر باطلی روی گردان و باو روی آورنده
باشند و نماز را همی بیا دارند و زکات را
بدهند این است همان آمین استوار و بیا
دارنده .

لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالشُّرَكِيِّنَ
مُنْفَكِينَ حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ ۝

رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُّطَهَّرَةً ۝

فِيهَا كُتِبَ قِيمَةٌ ۝

وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا
جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ ۝

وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ
الْدِينَ هُ حُنَفَاءً وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ
وَذَلِكَ دِينُ الْقِيمَةِ ۝

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالشِّرْكَائِ
فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ
الْبَرِيَّةِ ۝

همانا آنها که کافر شدند از اهل کتاب و
مشرکان در آتش دوزخند خود همانها
بدترین آفریدگانند .

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ
خَيْرُ الْبَرِيَّةِ ۝

براستی کسانی که ایمان آورده و کارهای
شایسته انجام دادند همانها گزیده‌ترین
آفریدگانند .

جَزَاءُ هُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ
تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ
عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ ۝

پاداش آنها نزد پروردگارشان بوستانهای
جاوید است که نهرها از زیر آن بوستانها
روان می‌باشد. و در آن برای همیشه جاویدانند،
خدا از آنها خوشنود شده و آنها از خدا
خوشنود شده‌اند . این پاداش بزرگ برای
کسی است که از پروردگارش نگران باشد .

شرح لغات :

منفکین : از انفکاک : جدا شدن از چیزی که بان سخت پیوند یافته، از فك فعل ماضی :
جزئی را از جزء دیگر جدا کرد ، گره را گشود ، استخوان را از جای خود بر کند ، مهر را
شکست ، اسیر را رها و آزاد کرد .

البینه : برهان روشنی که به آن حق از باطل جدا میشود . از ماضی بان : از آن
جدا و برکنار شد ، واضح و آشکارا گردید .

القیمة : استوار ، پایدار ، پیادارنده ، نگهدار ، پیشرو در راه حق ، مستقیم .
صفت از قام .

حنیف : مایل بحق ، مستقیم در راه حق ، یکتاپرست ، گرونده به اسلام ، کسیکه
به آئین ابراهیم باشد .

لم یکن الذین کفروا : بعضی از مفسرین بقرینه افعال ماضی لم یکن - کفروا و برهبنای
نطبق آیات بموارد خاص و محدود و تفسیر به آن ، گفته‌اند : که این آیه ناظر به
کافران اهل کتاب و مشرکین پیش از ظهور اسلام است . و چون مفهوم صریح آیه این
است که پس از آمدن بینه اسلام ، اهل کتاب و مشرکین از عقاید خود منفک میشوند . با
آنکه با آمدن این بینه منفک نشدند ، آیه را چنین توجیه کرده‌اند که حکایت از گفتگوها
و تصمیم قبلی آنها مینماید که اگر بینه و رسالتی با این اوصاف مذکور در آیه بیاید

از عقاید خود جدا و برکنار میشوند و به آن بینه میگردانند. و چون از عقاید خود منفک نشدند و به اسلام نگرویدند این سوره برای سرزنش و تذکر بآنها نازل شده است. بعضی حتی تأتیهم البینه، را بمعنای ان تأتیهم، گرفته‌اند: آنها از عقاید خود منفک میشوند اگر چه بینه‌ای بیایدشان. این توجیهاات و تعدیدها با ظاهر آیه و اشارات آن سازگار نیست.

ظاهر این آیات مبین واقعیت‌های فکری و روحی انسان و طریق علاج آن میباشد: لم یکن... منفکین - بجای «لیس الذین کفروا» یا «لاینفک الذین کفروا» که تعبیرات متعارف و کوتاه تریست، این حقیقت و واقعیت کلی را میرساند که: عقاید کفر آمیز و باطل، در روح کسانی که بسوی کفر بدون تفکر پیش رفته‌اند چنان آمیخته و ترکیب و تکوین مییابد که از آن منفک شدنی نیستند زیرا همینکه فکر و نظری چه حق باشد یا باطل، در ذهن انسان و با تلقین‌ها و توجیهاات عاطفی جایگیر شد، با گذشت زمان و توارث و عوامل دیگر، با عقل و فطرت حقیق و خیال و عواطف انسانی بسته و منمقد و ترکیب میشود و بصورت عقیده در می‌آید. و اگر چنین عقیده تکوین یافته - «لم یکن...» - کفر و باطل و شرك باشد؛ یکسر طریق تعقل را می‌بندد و جز با دلیل نافذ و قاطع و روشن نمیتوان آنرا از شخص و شخص را از آن جدا کرد؛ حتی تأتیهم البینه.

بنابر این معنای واقعی و عمومی آیه، فعل ماضی «کفروا» خبر از روی آوردن و پیش رفت در کفر است نه آنکه خبر از حال کافران گذشته و پیش از اسلام باشد. من، برای بیان است نه تبعیض. فعل مضارع «تأتیهم» دلالت بر آینده و دوام استعدادی دارد.

البینه، که مقارن با «منفکین» آمده، مطابق معنای لغویش، دلیل روشن و نافذیست که حق را از باطل و فکر را از اوهام کفر آمیزیکه بآن چسبیده است جدا و متمایز میگرداند آنچنانکه نور اشیاء را از هم جدا و مشخص مینماید. تأتیهم، نیز همین آمدن و نفوذ نمودن و تأثیر را میرساند.

این آیه چون از واقعیت نفسانی کافران خبر میدهد و راه چاره و علاج را مینماید،

این شبهه بی مورد است که بساکفرانی با آمدن بینه از عقیده خود جدا نشدند. مقصود این است که اگر بینه نافذی آمد و نفوس مستعدی آنرا پذیرفتند از کفر منک و آزاد میشوند .

رسول من الله يتلوا صحفاً مطهرة : رسول مطلق ، بدل از البینه مطلق . من الله ، متعلق به فعل تأتیهم یا به رسول به اعتبار معنای رسالت و فعل يتلوا . . . صفت برای رسول است .

این بینه مشهور و موصوف به اوصاف خاص است که میتواند در عقل فطری و اخلاق و عواطف همگان نفوذ نماید و سراپای وجودشان را جذب کند و آنها را برانگیزد و از هر قید و بند اوهام فکری و اجتماعی برهاند و منک و آزادشان گرداند . این بینه مشهور و نافذ ، مانند براهین عقلی و ذهنی نیست که محدود به خواص باشد آنها فقط افکار ذهنی آنها را روشن نماید .

رسول من الله ؛ اشعار باین دارد که آن رسول انسانی فرستاده و رها شده از جانب خدا و زبان و رفتار و همه وجودش نماینده حق است و هیچگونه انگیزه‌ها و عقده‌ها و هواهای نفسانی و عوامل محیط تأثیر و دخالتی در رسالتش ندارند، از این جهت حوادث و موانع و شکست و پیروزی منطبق و راه ورودش را تغییر نمیدهد . او چون فرستاده خدا است و نماینده وحی او است دل و زبان و آغاز و انجامش یکی و یکسان می باشد . او چون برتر از محیط و زمان است موجد حوادث و پیش برنده آن می باشد و مانند کسانی که حق را عنوان و وسیله می نمایند و مرد روز و سیاست زمان می باشند ، حوادث او را پیش نمی برد و متوقف نمی گرداند و بهر سو نمی پیچد و با هر شرائطی تطبیق نمیدهد و برای پیشرفت کارش فریب و نیرنگ بکار نمیبرد و به چهره‌های مختلف در نمی آید . او یک چهره ، یک زبان ، یک دعوت و یک روش دارد . او نامه و منشور رسالت خود را آشکارا همی خواند : يتلوا صحفاً مطهرة . صحیفه او هدفهای عالی انسان و طریق رسیدن بآنها را مینمایاند و به گروندگان تحریک و امید و قدرت می بخشد و دشمنان حق را از مخالفت بر حذر میدارد و به آینده خطر ناکشان بیم میدهد . آنچه میخواند و میگوید دارای بلاغت کامل و اعجاز است و ابهام و نارسائی

ندارد و از آلودگی به تمنیات و دشمنی و کینه نوزی و سود یا زیان گسروه و طبقه‌ای پاک است و خود مطهر و برای تطهیر نفوس و عقول و رها کردن آنها از کفر و شرک می‌باشد .

فیها کتب قیمه : صفت برای صحفاً مطهرة است. مقصود از کتب قیمه باید احکام و فرمانهای ثابت و واجبی باشد که استوار و متکی بر عقل و فطرت مستقیم و نگهدارنده و بر پا دارنده عقول و نفوس افراد و اجتماع است. بعد از آنکه تلاوت صحف مطهره قفل‌های اوهم را گشود و زنگارهای کفر و شرک را زدود و چشم خرده‌ها را برای دید ارزشهای انسانی و مبده و نهایت جهان و شناخت حق و حقوق خود و دیگران باز نمود ، کتب قیمه قدرتها و استعدادها را برای قیام بحق و عدل و خیر بر می‌انگیزد و برای تحقق بخشیدن بآنها پیاشان میدارد، گرچه حق و عدل چنانکه باید تحقق نیابد و نیروی باطل و ظلم همه‌جا را فرا گرفته باشد . این برهان آئین خدائی است که مانند مناره‌های رهنمای پیوسته در سواحل حیات قائم و ساطع می‌باشد. اینها آثار و خواص دین الهی است، و هر چه به رنگ و نام دین ، فاقد این آثار باشد تحریف و آلوده شده و ساختگی بشر می‌باشد . این اصل رسالت پیمبران و بینة اعجاز آنها است و دیگر معجزات و کرامات ظاهری زبان بند دشمنان بوده تا راه برای نفوذ بینة باز شود . گروندگان حقیقی پیمبران که با آنها قیام نمودند و پایدار ماندند و پیش رفتند همانها بودند که این بینات، عقل و قلب آنها را روشن و برافروخته نموده بود. و آنها که با معجزات حسی تسلیم شدند ، مانند یهود با آوای گوساله‌ای بیهقرا بر گشتند. این مکتب ثابت و تربیت واقعی و فوق محیط و همه جانبه پیمبران است و دیگر مکتب‌های فلسفی و تربیتی و اجتماعی يك جانبه و گذرا و محکوم محیط و محدود به آن می‌باشند.

و ما تفرق الذین اولوا الكتاب الامن بعد ما جالتهم البینه : وزن فعل تفرق ، دلالت بر پذیرش و تکثیر دارد . البینه ، گویا اشاره به بینة‌ای است که در آیات قبل توصیف شده. الامن بعد... استثناء مفرغ از زمان عام است . مقصود از تفرقه بعد از آمدن بینة ، تفرقه از بینة و ایمان به آن می‌باشد . بنابراین ، آیه این حقیقت را بیان مینماید که بمقتضای سنت جاری الهی پس از آنکه آن بینة و کتاب در فواصل

زمان آمده و مردم را از کفر و شرک رهانده و به اصول ایمان گروانده است ، همین مردم به تفرقه گرائیدند و اصول رسالت و بینه را نادیده گرفتند .

بیشتر مفسرین ، این البینه را مانند البینه آیه سابق به بینه اسلام تفسیر کرده اند و الذین اتوا الكتاب را راجع به اهل کتاب زمان ظهور اسلام دانسته اند . گرچه بینه توصیف شده ، به صورت کامل و جامع همان رسالت اسلام است ولی چنانکه گفته شد تعبیرات این آیات بین اصولی کلی و همیشگی است که در دو اصل خلاصه میشود :
 ۱- از اهل کتاب و مشرکین آنها که رو به کفر رفته اند و روح و فکرشان با آن ترکیب شده ، از کفرشان جدا و منفک نمیشوند مگر آنکه چنان بینه ای برایشان بیاید . ۲- بعد از آنکه چنان بینه توصیف شده در گذشته آمده ، اهل کتاب از آن دور و روی گردان و فرقه فرقه شدند .

چنانکه پس از آمدن بینه کامل و درخشان رسالت اسلام ، مسلمانان از اهداف و تعالیم اصلی آن دور و روی گردان و متفرق گشتند و دچار غرور به اندیشه ها و پندارهای محدود خود شدند و قوای خود را برای خواری و نابودی یکدیگر بکار بردند و در فروع و فروع فرو رفتند و آنها را حجاب دریافت اصول - صحف مطهره - کتب قیمه - ساختند و در میان تنیده های خود خوش بخواب رفتند تا آنکه سیل افکار و عقاید و اوهام دیگران همراه رعد و برق صنایعشان ، همه چیز جوامع اسلامی را بهم ریخت . اکنون که هراسان و خود باخته و غارت زده چشم باز نموده اند ، راه چاره از کسانی میجویند و چشم یاری به دست کسانی دوخته اند که خود بیچاره تر یا منشأ بیچارگی و پراکندگی می باشند . چاره جز این نیست که زعماء و اندیشمندان و مؤمنین به خدا ، نخست با نور و بینه قرآن خود را از بندهای اوهام غرور انگیز و شرک آور برهانند آنگاه با روح و فکر روشن و اندیشه و زبان پاک نمایانند و رسول رسالت اسلام شوند : « رسول من الله » . و آیات صحیفه پاک را پی در پی و در میان امواج کفر و شرک برخوانند : « یتلو صحفاً مطهره » . و احکام و اصول بپا دارند و انگیزنده اسلام را بپا دارند - « فیها کتب قیمه » - تا مسلمانان و ملل دیگر را کفرها و شرکهاییکه با رنگ و روغن ، اصطلاحات جالب و فرمولهای ساختگی و

منحرف‌کننده علمی آراسته شده و با دمیدن تبلیغات بت تراشان قرن بیستم بر فطرت‌های پاک چسبیده و جوش خورده، برهاند و انسانیت‌را از واژگونی و سقوط نجات دهند:

« لم یکن الذین کفروا... منفکین حتی تأتیهم البینه... » .

شاید مفهوم این آیه - وما تفرق الذین اوتوا الکتاب... - خبر از تفرقه‌ای باشد که بعد از آمدن بینه و رهائی از کفر اصلی و اولی پیش آمده، یعنی: همه مردم یکسان در کفر بسر میبردند و بآن پیوسته بودند و چون بینه الهی آمد تا آنها را از کفرشان منفک نماید متفرق و گروه‌گروه شدند، بعضی از کفر رها شدند و بعضی دیگر در آن ماندند. بنابراین مضمون این آیه تعبیر دیگریست از مضمون آیه ۲۱۳ بقره:

« کان الناس امة واحدة فبعث الله النبیین... »

و ما امروا الا ليعبدوا الله مخلصین له الدین حنفاء و یقیموا الصلوة و یؤتوا الزکات و ذالک دین القیمة: و ما امروا، جمله حالیه و ضمیر جمع راجع است به الذین اوتوا الکتاب. مجهول آمدن امروا، گویا اشعار به نامعین بودن آمر دارد، یعنی: امر به عبادت خداوند، هم از جانب او و هم بوسیله پیمبران و روشن بینان و هم مقتضای عقل فطری بشر است. لام ليعبدوا، برای ارائه غایت و نهایت است، یعنی امرها و احکام الهی برای این بوده که خلق از عبادت و فرمانبری غیر خدا آزاد شوند و فقط او را پرستند. اخلاص، پاک و خالص نمودن نیت و عمل از هر انگیزه‌ای جز مقصود و هدف است. جمله مخلصین له الدین، حال برای فاعل ليعبدوا - و حنفاء صفت یا حال پس از حال است. له، دلالت به اختصاص یا غایت دارد. این حالات و اوصاف برای ارائه کمال عبادت می‌باشد. زیرا چه بسا که پیروان ادیان الهی، دچار تجزیه روحی و دورویی میشوند چنانکه شده‌اند و يك روی بسوی خدا و عبادت او دارند و روی دیگر به قوانین و روابط زندگی، گرچه این قوانین از جانب خدا و برای او نباشد. با آنکه از نظر ادیان اصول احکام باید از جانب خدا و در طریق عبادت او باشد. و دین که همان احکام و شرایع است چه بسا خود هدف مستقل می‌گردد با آنکه طریق بسوی خدا و مقدمه برای کمال انسانی می‌باشد. حنیف بودن، یعنی اعراض از هر باطل و استقامت بحق، آخرین مرتبه دین و کمال انسانی است؛ زیرا در این مرتبه، انسان یکسر به خدا روی

می آورد و وابسته باو میشود و از تمایل بما سوی و جواذب آن آزاد میگردد .
 و یقیهوا الصلوة و یؤتوا الزکات، عطف به لیعبدوا ... و بیان تکمیلی اهداف و
 غایات ادیان الهی است . یعنی بیش از عبادت خدا و اخلاص دین برای او و استقامت،
 باید همگی در یک صف اجتماعی و هماهنگ نماز در آیند و خود را بپا دارند و در
 راه تولید سرمایه های زمین و توزیع عادلانه آن بکوشند. ذلک و تقدیم آن، تعظیم و
 حصر را مبرساند : این همان دین بپا دارنده و نگهبان و مستقیم است .
 دین بمعنای نظامات و قوانین و روابط بشری هر چه مترقی باشد ، اگر اهداف
 و اغراض نهائی آن مجهول یا محدود به حدود نخستین روابط اجتماعی و اقتصادی
 باشد ، نمیتواند برای همیشه همه قوا و استعداد های فردی و اجتماعی را بپا و مستقیم
 بدارد ، زیرا چشم اندازها و هدف های محدود ، تا حدی انسانها را بپامیدارد و پیش میرد
 ولی نهایت این مسیر سستی و پستی و ناپایداری و توقف است. آن اصول و نظاماتی
 میتواند انسان متکامل و نامتناهی در استعدادها را، پیوسته بپا دارد و پیش برد که
 هدف های مشخص و برتر از حدود زندگی دنیا و طریق وصول بد آنها را بنمایاند : و
 ذلک دین القیمه - و اگر آئینی با نشان دادن اهداف برتر که همان گرایش به خدا و
 پرستش او میباشد: «و یقیهوا الصلوة و یؤتوا الزکات» از زندگی برکنار ماند، تا حدی میتواند
 اندیشه های روحانی افراد را پرورش دهد و پیش برد ولی قوای دیگری که باید در
 محیط اجتماع رشد یابد را کد و ضایع ، و در نتیجه ، پرورش روحی نیز دچار اختلال
 و اوهام میشود و از استقامت باز میماند. از اینگونه انحراف دینی ، گروهی مأیوس و
 افسرده و عرفان پیشه و اتکالی و مذهب تراش ، و منحرف درغرائز ، بنام راهب و درویش
 و مقدس مأب، پدید می آیند که انعکاس راه و روش آنها منشأ ناتوانی و رکود استعداد-
 های دیگران و گمراهی از هدایت پیمبران و مصیبت و وبال ملت های زیر دست است. و
 اکنون این گروهها ، دانسته یا ندانسته و مستقیم و غیر مستقیم مورد تأیید دشمنان دین
 قیم و طراحان پس پرده و بهره گیران از ملل ضعیف می باشند .

ان الذین کفروا من اهل الکتاب و المشرکین فی نار جهنم خالدین فیها اولئک هم

شر البریه : فعل ماضی کفروا دلالت بر حدوث کفر پس از آمدن بینه و دین قیم دارد

و بقرینه عطف مشرکین منظور کفر اولی نیست. جمله اسمیه فی نار جهنم، وقوع و ثبات اینگونه کافران را در دوزخ میرساند. خالدین، حال برای ضمیر مستتر در « فی نار جهنم » است. اولئك، اشاره به دوری آنها از رحمت و حق یا کنایه طعن آمیز است به آن کافرایکه خود را از ایمان بهینه برتر پنداشتند و از آن روی گردانند. هم، برای تأکید و اختصاص است. البریه، که اصل آن البریثه و از « براء الخلق و براء من العیب » اشتقاق یافته، اشعار به خلقت اولی و آراسته دارد: آنها که پس از آمدن بینه الهی کافر شدند (از اهل کتاب و مشرکین) در آتش دوزخ جایگیر و ثابت و جاودانند. همان دورشدگان از خیر و حق، یا آن سرکشان و بزرگمنشان، بدترین و شریرترین آفریدگان - همان آفریدگانی که خداوند آنها را درست و راست آفریده - می باشند. جایگیری و جاودانی اینگونه کافران در دوزخ گویا برای همین است که پس از آمدن بینه و دین قیمه، سرکشی نمودند و عناد ورزیدند و بآن کافر شدند.

و چون در اینگونه کفر اهل کتاب و مشرکین با هم همنا گردیدند، در این آیه مانند آیه اول، هر دو گروه با هم و بتفصیل نامشان برده شده و چون کفر اینان مانند کفر ابتدائی نیست که ناشی از غفلت و نیامدن حجت باشد به سختترین عذاب مشترك بیم داده شده اند. اینها که با آمدن و تابش بینه، چشم برهم نهادند و خود را در تاریکی نگهداشتند و دچار تضاد نفسانی شدند و بند وجود خود را سیاه و تپاه نمودند آیا نباید در دوزخی که فراهم کرده اند جاودان شوند؟ اینها که یکسره از مقام و مواهب انسانی خود را پائین آوردند و عقل و اندیشه و انگیزه های خیر را در راه شر و فساد خود و دیگران بکار بردند و آن مواهب را محکوم غرائز حیوانی گردانند، آیا از هر جانور خطرناکی خطرناکتر و شریرتر نیستند؟ اولئك هم شر البریه.

ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئك هم خیر البریه: آمنوا، بجای المؤمنین مانند کفروا، اشعار به حدوث ایمان از روی اراده و اندیشه دارد. اولئك، برای تعظیم هم، برای اختصاص و تأکید است. البریه، چنانکه گفته شد، به آفریدگان آراسته

فتنه افهام خیزد در جهان
دود دوزخ از ارم مهجور به

۱- گر بگویم آنچه او دارد نهان
چشم گر آن رو نبیند کور به

و کامل گفته می‌شود: همانها که با نایش نوربینه چشم‌گشودند و ایمان آوردند و کارهای شایسته و متناسب با اهداف ایمانی انجام دادند - همان بزرگواران منشأ خیر و گزیده‌ترین و راقی‌ترین آفریدگانی هستند که آراسته و کامل آفریده شده‌اند .

جزاءهم عند ربهم جنات عدن تجري من تحتها الانهار خالدین فیها ابدآ رضی الله عنهم و رضوا عنه ذالك لمن خشی ربه : جزاؤهم ، بجای لهم ، که در آیات دیگر آمده ، پاداش کافی و به اندازه را می‌رساند ، چه معنای لغوی جزاء همین است . عند ربهم ، دلالت دارد به وجود عین پاداش و نگهداری آن نزد پروردگار . از جهت همین مفهوم است که اگر شخصی در مقام اقرار و قضاوت بگوید : « عندی ... » با آنکه بگوید « علی ... » ، دو گونه اقرار است و دو حکم دارد - اول اقرار به عین موجود و دوم اقرار به زعم است . رب مضاف «ربهم» اشعار به پرورش و افزایش جزاء دارد . عدن ، صفت جنات : جاودان یا محل رویش و پرورش بهشتها - و فساد ناپذیر . تجری ... صفت جنات . خالدین حال برای ضمیر هم . ابدآ صفت برای خلوداً ، که مفعول مطلق و مستفاد از خالدین است . مفهوم مخالف این وصف مؤکد « خالدین فیها ابدآ » مبین این است که معنای خلود بی‌پایانی نیست . شاید قید ابدآ که درباره خلود مؤمنین آمده و درباره کافرین نیامده برای همین است . رضی الله عنهم ، استیناف و بیان برترین الطاف و مبدء نعمتها می‌باشد . عنهم ، مبین این است که رضایت خداوند از خود مؤمنین است که منشأ ایمان و عمل صالحند . چنانکه رضایت مؤمنین « و رضوا عنه » از ذات «الله» جامع صفات است .

ترصیفها و تعبیرات و تأکیدات خاصیکه در این آیه ، از پاداش و نعمتها شده فراخور ایمان و اخلاق و اعمال آن‌گزیدگان بشر « خیر البریه » است . همانها که در برتر بینه الهی استعداد و مواهبشان رشد یافته و ریشه دوانده و شکفته گردیده : « جنات عدن » . و از ایمان و اعمال سرشار از خیرشان ، ریشه‌های ایمان و استعداد های دیگران سیراب و سرسبز میشود: « تجری من تحتها الانهار » . اینها چون به مبدء حیات و ابدیت پیوسته‌اند از فناء رسته و زندگی جاودان یافته‌اند: « خالدین فیها ابدآ » و ایمان و اعمالشان منشأ بهشتها میگردد . و چون مجذوب حق و مستغرق در مشاهده

جمال صفات پروردگارند ، خداوند از آنها خشنود و آنها از خدای خود خوشنودند :
 « رضی الله عنهم و رضوا عنه » . منشأ همه این بهشتها و نعمت‌های جاوید ، روح حسابی
 و دراک و خاشع آنها میباشد: - ذالك لمن خشي ربه - ذالك ، اشاره به نعمتها و پاداشهای
 مذکور است .

خشیت نگرانی و هراسی است که از شعور به قدرت و مسؤولیت پدید می‌آیند
 موجب پذیرش و تسلیم و تربیت میگردد: « ربه » . و این از خواص روحی انسان‌دراقی
 و دریابنده میباشد : « انما يخشى الله من عباده العلماء » .

همینکه بیشتر آیات این سوره طولانی‌تر از عموم آیات مکی می‌باشد خود قرینه‌ایست
 که این سوره از سوره‌های مدنی است .

از آیه اول تا سوم - هماهنگی با فشردگی و اوج معانی - آیات همی کوتاه‌تر شده
 و سپس همی بلند و کوتاه گردیده تا آخرین آیه که به منتهای طول نسبی رسیده‌است .
 کلمات آخر آیات - جز آیه ۸۷۲ - بروزن « فیعله - مشدد » آمده که نمایاننده
 چگونگی فصل و قطع از سابق و شروع به مطلب بعد میباشد - اینگونه قطع و فصل
 در همه کلمات آخر « فصول » آیات مشهود است . و شاید هر روزنی برای نمایاندن نوع
 فصل یا پیوستگی آیات باشد که با تأمل و مقایسه ، چگونگی اختلاف این فصول را
 میتوان دریافت ولی اسرار تنوع این الحان و اوزان را جز خداوندیکه گوینده
 و سازنده آنها است نمیداند .

لغات و اوزان کلمات خاصی که در ترکیب آیات این سوره آمده : منفکین - البینه -
 قیبه - القیبه - البریه - است .